

ایران

پرسه‌زنی با تصویر

عباس آگاهی

پیشگفتار کوتاهی که مؤلف بر این مجموعه نوشته حاوی اطلاعاتی است که ما را در جریان سفرهای او و همراهانش می‌گذارد. او می‌نویسد که مجموعه‌اش نه یک راهنمای توریستی، نه یک رپرتاژ و نه حتی یک سفرنامه است؛ گرچه گزارشی از سفرهای دوگانه او به ایران، در بهار سال ۲۰۰۴ و در پاییز سال ۲۰۰۷ میلادی را تشکیل می‌دهد.

در سفر نخست، او از مرز بازرگان وارد ایران شده و بعد از گذشتن از تبریز و اردبیل و ماسوله و سلطانیه و قزوین به تهران رسیده و از آنجا از طریق کاشان، یزد، طبس، کرمان و ماهان به تخت‌جمشید و سپس شیراز آمده و سپس از کازرون به اصفهان و همدان و از کرمانشاه به ارومیه رفته است.

در سفر دوم نیز از مرز بازرگان وارد شده و بعد از تبریز و سلطانیه و کاشان و اصفهان به نائین و دامغان و گرگان و شیروان رفته و سپس از مرز شمال خراسان به آسیای میانه سری‌زده و در برگشت از ترکمنستان و ازبکستان دوباره وارد ایران شده و از طریق مشهد، طبس، یزد، تخت‌جمشید، شیراز، بوشهر، اهواز و خرم‌آباد، به ارومیه رسیده و از آنجا خاک ایران را ترک گفته است.

در هر دوی این سفرها، مسافران ما مسیر انتخابی را با محاسبه مسافتها و با آزادی کامل خودشان برگزیده‌اند و در سال ۲۰۰۴ به مدت یک ماه و در سال ۲۰۰۷ دو سفر پانزده روزه داشته‌اند و در مجموع شصت شبانه روز در ایران گذرانده‌اند و یک سوم این ایام را در هتلها و دو سوم باقیمانده را با چادر زدن در کوهستانها، دشتها و صحراها سپری کرده‌اند. از قلم نویسنده می‌خوانیم که طی چهل شبی که یا در تنهایی کامل (زمانی که در کوهستانها، دشتها و صحراها چادر می‌زده‌اند) و یا در تماس نزدیک با روستاییان زیر چادر خوابیده‌اند، فقط دوبار با مشکل روبه‌رو شده‌اند. بار اول جوانانی بیش از اندازه در اطراف اتومبیل آنان تجمع کرده‌اند به نحوی که آنان ترجیح داده‌اند به راهشان ادامه دهند و محل دیگری را برای چادر زدن انتخاب کنند و بار دوم مأموران انتظامی آنان را از چادر زدن در صحرا برحذر داشته‌اند و اصرار ورزیده‌اند که بار و بنه خود را جمع کرده و به داخل روستا بیایند که البته آنان ازین کار سرباز زده‌اند. در بقیه ایام با هیچ‌گونه مشکلی روبه‌رو نشده‌اند و از آنان استقبال شده و مردم کاملاً طبیعی می‌دیده‌اند که آنان در محل مناسبی بیتوته کنند و چادر بزنند و اغلب

مجموعه پرسه‌زنی با تصویر را مؤلف آن، ژاک دولورنس در تابستان گذشته برایم فرستاد تا در مواردی از جمله املاهای صحیح نام اشخاص و مکانها او را یاری دهم. من در جریان سفرهای این دوست فرانسوی و همراهانش به کشورهای حوزه مدیترانه، ایران و آسیای میانه بودم ولی نمی‌دانستم از میان همه این سفرها، دیدنی‌ها و خاطره‌ها، سفر به ایران در او تا آنجا اثر می‌گذارد که مجموعه پرسه‌زنی با تصویر را به این کشور اختصاص می‌دهد.

من با علاقه و کنجکاو کسی که در کشوری بیگانه با اثری درباره سرزمین و مردم خودش روبه‌رو می‌شود و با اشتیاق شتاب دارد ببیند دیگران چه برداشتی از مرز و بوم او دارند این مجموعه را مطالعه کردم و هر چه پیشتر می‌رفتم در می‌یافتم که نگاه مؤلف تفاوتی بنیادی با آن نگاهی دارد که متأسفانه در این سالها بر اکثر آثاری که درباره کشورمان به چاپ می‌رسد غالب است.

این دیدگاه در انتخاب تصویرها نیز به چشم می‌خورد. دکمه دوربین عکاسی مناظری را ثبت کرده بود که کمتر جنبه «توریستی» داشتند، بلکه به کمک فکر و برداشتی می‌آمدند که مؤلف قصد بیان آن را داشت. این تفاوتها مرا بر آن داشت تا این مختصر را همراه با شماری از تصویرها تقدیم صاحب‌نظران و علاقه‌مندان جهان کتاب کنم. امیدوارم کاستیهای ناشی از چاپ سیاه و سفید تصویرهای رنگین به دیده اغماض نگرسته شود.



با گشاده‌رویی و مهمان‌نوازی خاص کشورهای مسلمان از آنان پذیرایی هم کرده‌اند.

مؤلف می‌نویسد: «این اثر فقط می‌خواهد برداشتهای شخصی ما را در مقابل مناظر یا وضعیتهای موجود بیان کرده باشد. ولی احترام و علاقه فراوان ما نسبت به مردم ایران و تحسین بی‌پایان ما نسبت به فرهنگ این سرزمین مانع از آن نیست که تاریکی‌های موجود و دشواریهای زیستی بسیاری از مردم را نادیده بگیریم. اما این‌گونه امور در هیچ موردی از دور یا نزدیک محل سفر ما نبوده است.»

«شاید از این لحاظ برخی از افراد، پاره‌ای از برداشتها و اظهارنظرهای ما را مدح‌آمیز و ناشی از خوش‌بینی زاید بدانند، ولی امیدواریم آنهایی که برداشتی فوق‌العاده تاریک از ایران دارند، یعنی آن برداشتی که معمولاً رسانه‌ها در اختیارمان می‌گذارد، بدانند که آن ایرانی که می‌توان در آن زندگی دلپذیری داشت نیز وجود دارد و اگر به این کشور بروند به احتمال زیاد همین ایران را کشف خواهند کرد.»

به «این پرسه‌زنی»ها می‌توان از زوایای گوناگون نگاه کرد. یک سلسله از تصویرها شیوه زندگی ایرانی را مدنظر دارد؛ شماری دیگر مناظری از روستاها و طبیعت ایران را نشان می‌دهد. دسته‌ای از آنها جلوه‌گاه هنر این سرزمین است. زندگی روحانی و جایگاههای مقدس و نمادهای تاریخ باستان همانند دیدنیهای زندگانی روزمره توجه جهانگردان ما را نیز به خود جلب کرده است. ما در اینجا می‌کشیم به اختصار سطوری چند از یادداشتهای مربوط به برخی از این تصاویر را ارائه دهیم.

در تصویری که از خانه «عباسی‌ها» در کاشان آورده شده می‌خوانیم: «اینجا همه آن چیزی که می‌توان هنر زندگی ایرانی نامید به چشم می‌خورد» و از آب و درختان و حیاطی پرسایه و نیمکتهایی که در پناه از آفتاب و در مسیر جریان نسیم ملایم و خنک قرار گرفته‌اند نام برده می‌شود. مؤلف می‌نویسد که چنین خانه‌هایی که تا حدود ششصد باب شمارش می‌شوند گاهی تا نزدیک به یکصد نفر را در خود جای می‌داده‌اند؛ و آنگاه از معماری خاص این گونه خانه‌ها صحبت می‌کند و قسمت بیرونی و اندرونی را شرح می‌دهد و از ظرافت و آینه کارها و گچ‌بری‌ها و نقاشی‌ها و پنجره‌های رنگین آنها یاد می‌کند.

این هنر زندگی ایرانی به خانه‌های اعیانی سده گذشته منحصر نیست. هنگامی که در کردستان و در پیچ جاده‌ای، دشتی پهناور به رویشان آغوش می‌گشاید، گله‌های گوسفند و آنگاه چوپانانی را می‌بینند که بساط چای را گسترده‌اند و از آنان با کمال خوشرویی دعوت می‌کنند.

«همین‌طور که نشسته بودیم و همراه چوپانان چای می‌خوردیم دو نوجوان سوار بر دوچرخه از ده مجاور رسیدند. آنان دوچرخه‌های خودشان را به روی زمین گذاشتند و رفتند از چمنزارهای اطراف گلهای زردرنگی چیدند و با این گلهای دوچرخه‌هایشان را زینت کردند و سپس بی‌دغدغه راه دهکده را در پیش گرفتند.»

«چوپانان چیزی نگفتند. گویی چیزی ندیده‌اند. گویی این منظره بر ایشان کاملاً عادی بود. فقط ما شگفتزده بودیم.»

«بین مهمان‌نوازی این چوپانان و رفتار شاعرانه این نوجوانان، ما از آن تصویری که رسانه‌ها از ایران در اختیارمان می‌گذرانند – تروریسم، بیگانه ستیزی... – بسیار دوریم... شاید هم اضداد یکدیگر را می‌طلبند و باهم هم منزلی دارند.»

در خوزستان و نزدیکی شهر شوش، پایتخت هخامنشیان، در کنار جاده، تل هندوانه و خربزه نگاه آنها را جلب می‌کند. «این تپه‌های رنگین گویی تنها بر جستگی‌های این سرزمین‌اند. سی و پنج قرن پیش، ساکنان این منطقه برای تپه‌ها اهمیتی فوق‌العاده قائل بودند و بناهایی آجری شبیه تپه‌ها برای پرستش آلهه‌شان به نام انیشوشناک می‌ساختند». دوستان ما در برابر این تپه‌های رنگین هندوانه و خربزه متوقف می‌شوند و عکسی به یادگار از متاع و فروشنده آن می‌گیرند و هنوز به داخل اتومبیل خود نرفته‌اند که فروشنده هندوانه‌ای برمی‌گزیند و به آنان هدیه می‌کند. «چون همیشه، اینجا هم از این گشاده‌دستی با خشنودی همیشگی بهره‌مند شدیم. در اینجا نیز از ایرانیان می‌توانیم درس بگیریم.» و باز چند تصویر دورتر، هنگامی که جهانگردان در کاشان به دنبال نانوائی می‌گردند و بالاخره در انتهای پس کوچه‌ای آن را پیدا می‌کنند و به گفته خودشان جز از طریق بوییدن عطر نان نمی‌توان از طریق تابلو یا نوشته‌ای دکان نانوائی را پیدا کرد، می‌خوانیم: «اگر بخواهیم از کاری نام ببریم که در ایران برای یک بیگانه انجام آن غیرممکن باشد، همانا پرداختن بهای نان است.» وقتی برای خرید نان از اتومبیل خارج می‌شوند ناگزیر باید از عابری در خیابان سراغ نانوائی را بگیرند. این شخص آنان را تا نانوائی همراهی می‌کند و منتظر می‌ماند تا آنان سفارش نان بدهند آنگاه بهای نان را می‌پردازد و ناپدید می‌شود. «حتی فرصت تشکرکردن هم ندارید». یا مشتری دیگری در دکان نانوائی پول نان را می‌دهد، اگر خود شاطر پیشدستی نکند.

در کنار تصویر مربوط به نانوائی از قلم این جهانگردان می‌خوانیم:

«اینجا، در شهر کاشان، برای اولین بار پختن نان را به روی بستر ریگهای داغ دیدیم. نانوایان شگفتزدگی ما خندان شد و به ما سه عدد نان هدیه کرد. فردای آن روز برای تهیه آذوقه، پیش از حرکت به



طرف کویر که چند روزی ما را مشغول می‌داشت، به دکان این نانوائی برگشتیم. این بار هم هر چه اصرار کردیم. پرداختن بهای نان میسر نشد. می‌دانستیم که در ایران رسم است سه بار چیزی را تعارف کنند و سه بار از قبول سرباز زند تا بالاخره به نتیجه‌ای برسند. ولی هنگامی که برای چهارمین بار هم اصرار ما بی‌نتیجه ماند فهمیدیم که دیگر اصرار سودی ندارد. این بار هم نتوانستیم بهای نان‌مان را بپردازیم. این گونه تأملها را در برابر بیشتر تصویرها می‌یابیم و حاکی از شگفتزدگی، شادمانی و امیدواری جهانگردان در برابر برخوردای مردم عادی شهر و روستاست.

بخشی از تصویرها مناظر و چشم‌اندازهای گوناگون را ثبت کرده‌اند. یک جا تصویری است از پشت بامهای گنبدی در کاشان که نویسنده آنها را با تپه‌های شنی کویر مقایسه می‌کند. جای دیگر تصویری است از دیگهایی بزرگ که در زیرزمین مسجدی به روی آتش قرار دارند، با قاشقهایی به بزرگی «پاروهای قایقرانی». ظاهراً «شله‌ای» نذری برای اطعام مؤمان روی آتش است. آنگاه صحبت از «زکات» و «وقف» به میان می‌آید و در حدود درک غیربومیان توضیح داده می‌شود که زکات یکی از ارکان مذهب اسلام است.

زندگانی روحانی و مکانهای مقدس نیز در تصویرها ثبت شده است. اذان و نماز ظهر هنگامی که ایوان مسجد نائین غرق آفتاب است موضوع تصویر دیگری است. درباره این مسجد می‌خوانیم که به بهترین وجه هنر شهرهای حاشیه کویر را متجلی می‌سازد. بی‌پیرایگی، صمیمیت و ظرافت... همه اینها فقط به کمک یکی از مصالح ساده، یعنی آجر و یک تزئین ساده هندسی، با کنارهم چیدن آجرها. همه چیز در اینجا انسان را به راز و نیاز روحانی دعوت می‌کند.»

جای دیگر حیرت و شوخ طبعی جهانگردان هنگام بازدید از بنای سلطانیه. آنان داربست فلزی محوطه داخل گنبد را که برای ترمیم آن به پا شده است به سکوی پرتاب موشک کیهان پیمایا به اثری هنری متعلق به ویرا داسیلوا همانند می‌کنند. گنبد سلطانیه همراه با گنبد کلیسای جامع سنت پل در لندن و گنبد مسجد ایضوفیه در استانبول یکی از سه گنبد عظیم جهان است.



بین راه یزد به شیراز سری به ابرقو می‌زنند. هیچ مسیر توریستی از این محل گذر نمی‌کند. سرو کهنسال ابرقو آنان را به حیرت فرو می‌برد. تابلویی که در پای این سرو قرار دارد عمر آن را پنج هزار سال برآورد می‌کند. «دچار سرگیجه می‌شویم. این سرو در زمانی که فراعنه مصر اهرام غول آسای خود را می‌ساختند چندین قرن عمر داشته است... هنگامی که کورش کبیر زیر سایه آن می‌نشسته... یا هنگامی که پیروان زرتشت آیین نوین خود را در ایران اشاعه می‌دادند ۲۵۰۰ ساله بوده است. سه هزار سال از عمر آن می‌گذشته، زمانی که عیسی مسیح (ع) پیروانش را برای ارشاد جهانیان روانه می‌ساخته است.»

«از آنجا که چنین سنی به نظرمان اغراق‌آمیز جلوه می‌کند، برای کسب اطلاع بیشتر به یکی از کتابهای راهنمای توریستی خودمان مراجعه می‌کنیم. عجب! دانشمندان روسی این سرو را نه هزار ساله می‌دانند!»

در جهان تصویرهای خیالی غربی‌ها واژه «کاروانسرای» جای والایی دارد. این واژه به تنهایی تجسم بخش کاروانهای شتر با نادرترین و گرانبه‌ترین مطاعها چون ابریشم، عود و کندر، و ادویه گوناگون است... گاهی نیز این واژه به خطایا به صواب، حرمسرا و خیال‌پردازیهایی مربوط به آن را مجسم می‌سازد. سرانجام، گاهی نیز جاده‌ها و راههای خطرناک مشرق زمین، شیخون برق‌آسای دزدان و فراریان را در اذهان تداعی می‌کند. اما در واقع: «در میان صحراها و کویرهای ایران، کاروانسراها که امروز متروکه‌اند، جلوه‌گاه بی‌پیرایگی و سودمندی‌اند. با فاصله یک روز راه در مسیر راههای کاروانی قدیم، هر سی کیلومتر یکی از این کاروانسراها ناگهان از پشت تپه، در میان دره یا در دامنه کوهساری سر بر می‌دارد.»

و اظهار تأسف جهانگردان ما که این کاروانسراها را متروکه و فراموش شده می‌یابند و شاهد رشد مجموعه‌های عظیم تجاری و کارگاهی، با بوی گازوئیل که جایگزین عطر ادویه بار شترها شده است هستند.

در دو قدمی یک کاروانسراه، بنایی نامتعارف توجه‌شان را جلب می‌کند. اینجا یک منزلگاه چاپاری و «احتمالاً بازمانده از دوران صفویه است». هردو نظام چاپاری را که کورش کبیر در ایران بر پا کرده بود تحسین کرده است. سوارکاران با طی روزانه حدود صدکیلومتر نامه‌ای را ده روزه از تخت جمشید به آسیای صغیر می‌رسانده‌اند. «سرویسهای پستی روزگار ما از این سریعتر عمل نمی‌کنند!»

باغی زیبا در وسط راه بین «دشت کویر» و «دشت لوت». یک طرف سنگلاخ و ریگ، طرف دیگر گستره‌های نم‌کزار. باغ گلشن در طبس. باغی آن‌گونه که ایرانیان می‌توانند ترسیم کنند. «نظم قرینه‌سازی در ترسیم؛ آزادی کامل انتخاب درختان. سروهایی که نارنجستانها را در حصار خود گرفته‌اند و انبوه گلها در طول خیابان‌کشی‌های دراز و آبشارهای جوی آب روان.»

«اما حضور ما درین محل مشکوک به نظر می‌رسد! آیا خاطره تلاش امریکاییان برای آزادی گروگانهای سفارت در تهران و بالگردهایی که از طبس پرواز کردند هنوز زنده است؟ آیا قاچاق

پرحجم مواد مخدر که از افغانستان می‌رسد هنوز هر بیگانه را در این محل مشکوک می‌نمایند؟

«پلیس از ما خواست که برای بررسی گذرنامه‌هایمان همراه او بشویم. در طول زمانی که پایان‌ناپذیر می‌آید، او اوراق ما را بررسی می‌کند. یکی از همقطارانیش ایستاده در کنار ما انتظار می‌کشد. در حالی که به جای یک کلاشینکف، آن‌گونه که در این منطقه انتظارش می‌رود، یک گل‌رز زیبای زردرنگ را با ظرافت در دست گرفته است.» کوچ عشایر قشقایی در کوهستانهای جنوب شیراز در اواخر فروردین ماه نیز توجه جهانگردان را به خود جلب کرده است. «گله‌ها همراه با چند نفر مرد به شکل خیزابهای سفیدرنگ از کوره‌راههای دامن کوهستان صعود می‌کنند. چادرها و بقیه وسایل روی کامیونها و انتهای لبریز از بار انباشته شده‌اند که از همین مسیر و زودتر حرکت می‌کنند تا هنگام رسیدن گله‌ها همه چیز مستقر شده باشد. گروه سوم متشکل از دهها الاغ است که زنها از مسیره‌های موازی حرکت می‌دهند. هنگامی که گوسفندان برای چریدن در راه متوقف می‌شوند، زنان از فرصت استفاده می‌کنند و به کارهای معمول زندگی می‌پردازند. ملبس به پیراهنهایی با رنگهای دلپذیر، به شست و شوی رخت و لباس می‌پردازند و از دور به ما اشاره می‌کنند که برویم و از نزدیک تحسین‌شان کنیم.»

روی صفا زبگورات چغانزبیل به ردپایی بر می‌خورند که بر خشت خام نقش بسته است. «فقط اثر یک پا... اثرپایی که از ۳۵۰۰ سال پیش بی‌حرکت باقی مانده» و احتمالاً به دنبال یک بی‌احتیاطی این چنین نقش بسته است. آنگاه از این بنای غول‌آسای چهارگوش با ۱۰۵ متر در هر ضلع و ۶۰ متر ارتفاع یاد می‌شود که در میان دشت، توده پرحجم خود را استوار نگاه داشته است.

با توجه به اندازه این ردپا می‌شود تصور کرد که متعلق به دختری پانزده ساله بوده باشد که برای پدر، برادر یا عاشق دلخسته خود آب آورده بوده است... در حالت شتابزدگی قدم به روی خشت خامی گذاشته که برای خشک شدن در آفتاب چیده بوده‌اند... شاید استادکار او را سرزنش کرده باشد. شاید حتی به سبب این بی‌احتیاطی تنبیه شده باشد...

«نه خود او، نه عاشق دلخسته‌اش، نه استاد کار و نه هیچ کس دیگری که در آن لحظه حضور داشته است نمی‌توانسته تصور کند که این ردپا به اینجا خواهند آمد و از اینکه این ردپا با گذشتن قرن‌ها هنوز اسرار خود را فاش نکرده است در شگفت می‌شوند.»

تخت جمشید، شهری که پادشاهان هخامنشی برای اثبات شکوه و مجد خود ساخته‌اند و چند ماهی در سال دربار شاهنشاهی به آنجا نقل مکان می‌کرده است. دست نشانندگان شاهنشاهان هخامنشی برای تجدید سوگند وفاداری نسبت به آن کسی که می‌گفته «من خشیارشا، پادشاه بزرگ، شاه همه شاهان، شاه سرتاسر زمینها، شاه همه قومها، پسر داریوش شاه هخامنشی» هستم، در این مکان جمع می‌شده‌اند نیز یکی از توقفگاههای جهانگردان ماست. و این یادداشت طنزآمیز را در پایان متن توضیحی

می‌خوانیم: «اگر ریش در دو هزار و پانصدسال پیش نیز مُدروز بوده باشد به هر حال در آن زمان با سختگیری کمتری همراه بوده است.» تصویر آخری این مجموعه مربوط به موزه شهر تبریز است. تصویری تأثرانگیز از دو دلدادۀ نوجوان. دختری شانزده ساله و پسری هجده ساله که از سه هزا سال پیش در تپه حسنلو واقع در شمال کشور، در کنار هم آرمیده‌اند. «آنان چون همه دلدادگان از کوزه‌های کنارشان آب انار یا شیر بز نوشیده‌اند. زمان از آن‌ها است... ابدیت به آنان تعلق دارد.»

دسته‌دسته دختران جوان از این موزه بازدید می‌کنند و متأثر از احساس مهر و محبتی که این زوج القا می‌کنند، متوقف می‌شوند. «این دختران اجازه ندارند به پسری نزدیک شوند و دست او را بگیرند... اما این نزدیکی میان دو موجود، این عشق نمایان، این احساس شیرینی زندگی آنان را مسحور می‌سازد. وانگهی همانند خود ما که از دیدن زوجهای دلدادۀ در انتظار عمومی بی‌بهره نیستیم.»

*

پرسه‌زنی با تصویر را مؤلف ابتدا در شمارگان محدودی به چاپ رسانیده است و با استقبالی که خواص از این اثر کرده‌اند، چاپ مجدد آن در شمارگانی گسترده‌تر را در دستورکار دارد.